

« صندوقچه‌ی عقاید ما

اعتقاد و ایمان دینی و مذهبی، از بت‌پرستی گرفته تا دین موسی و آیین زرتشت و مسیحیت و چه و چه، معمولا مثل یک صندوقچه‌ی در بسته به‌طور ارثی از والدین به فرزند منتقل می‌شود. به احتمال زیاد، شما هم که اکنون این مطلب را می‌خوانید به مذهبی هستید که والدین شما داشته‌اند؛ این‌طور نیست؟

حال شما مسلمانید و مسلما اسلام را بر حق می‌دانید؛ اما من از شما می‌خواهم که چشمان خود را ببندید و لحظه‌ای تصور کنید در یک خانواده‌ی مسیحی [مثلا] متولد شده بودید. با این حال، اکنون آیا مسیحی بودید یا مسلمان؟ اصلا آیا تا به‌حال به این موضوع فکر کرده بودید؟

اگر به جهان اطراف خود دقت کنید، خواهید دید که هزاران مذهب و کیش و آیین و فرقه و... در اطراف شماست که هرکدام‌شان خود را درست دانسته و غیر از خود را اشتباه می‌دانند. در این میان شما در یک خانواده‌ی مسلمان متولد شدید و والدین شما صندوقچه‌ی اسلام را همان هنگام تولد به شما دادند. صندوقچه‌ای که هنوز هم در ذهن شما جایی دارد. اما فکر نمی‌کنم تا به‌حال آن صندوقچه را باز کرده باشید، این‌طور نیست؟ اما این صندوقچه چیزی است که شما آن را عقیده و باور خود می‌دانید، چیزی است که بخش عمده‌ای از شخصیت شما را می‌سازد و چیزی است که بیشترین تاثیر را بر زندگی شما دارد. فکر نمی‌کنید اکنون، همین امروز، وقت آن رسیده است که سراغ صندوقچه‌ی عقاید خود بروید، در آن را باز کنید و درونش را به خوبی بنگرید، ببینید که آیا واقعا چیزی که درون آن صندوقچه است درست است؟

من در این کار شما را تنها نخواهم گذاشت؛ پس بیایید با هم هر چیزی را به چالش بکشیم تا بتوانیم حقیقت را از درون چاه تاریک جهالت نجات دهیم.

« کمی درمورد قرآن

بعد از باز کردن صندوقچه‌ی عقایدتان، احتمالاً اولین چیزی که به آن برخوردید کتاب قرآن بوده است؛ کتابی که اسلام بر پایه‌ی آن است، کتابی که به عقیده‌ی مسلمانان تماماً حرف خداست.

جالب است من شخصاً خودم را مسلمان می‌دانستم بدون این که حتی یک بار قرآن را خوانده باشم. شما چه‌طور؟ آیا تا به حال سراغ قرآن رفته‌اید تا ببینید درون آن چه چیزهایی نوشته شده؟ من بعد از این که تمایل پیدا کردم تا صندوقچه‌ی عقاید خودم را مورد بررسی قرار دهم، تصمیم گرفتم که تجربه‌ی خواندن قرآن (ترجمه‌اش) را داشته باشم. این کار حدود چند هفته طول کشید اما ارزشش را داشت. چرا که این برای من خیلی مهم بود که بدانم کتابی که سرچشمه‌ی عقاید من است، و کتابی که آن را مقدس می‌دانم، درونش چیست. اما چیزی که بعد از مطالعه‌ی قرآن برای من روشن شد این بود که حرف‌های قرآن نمی‌توانند از جانب خدا باشند و همه‌شان صرفاً حرف‌های خود محمد است. چرا که در بین این حرف‌ها، حرف‌هایی غیر منطقی و متناقض وجود دارد؛ چیزی که به هیچ وجه انتظار آن را نداشتیم. اما برای این که این نکته به شما هم ثابت شود، آیات غیر منطقی و دور از عقل قرآن را در اینجا جمع آوری کرده‌ام که امیدوارم برای شما مفید واقع شود.

در آیه 29 سوره بقره می‌خوانیم که:

خدا کسی است که همه‌ی آنچه در زمین است را برای شما آفرید و سپس آسمان را آفرید و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست.

اگر همه موجودات برای انسان خلق شده‌اند موجوداتی که میلیون‌ها سال پیش از بوجود آمدن انسان نسل‌شان منقرض شد برای چه بوجود آمدند؟ چگونه اول زمین آفریده شد بعد آسمان در صورتی که کرات بسیار دیگری قبل از وجود داشتن کره زمین در همان آسمان (که آفریده نشده) وجود داشتند؟ درضمن، هیچ فضاوردی تا کنون نگفته که آسمان هفت طبقه دارد!

اگر آیات 28 تا 32 سوره‌ی النازعات را خواهید دید که در آن آیات از آسمان به عنوان یک سقف برای زمین یاد شده است! در صورتی که اکنون ما می‌دانیم زمین خودش در همان آسمان واقع است. در همین آیات روشنی روز و شب برای کل آسمان در نظر گرفته شده، در صورتی که ما می‌دانیم نوری که از خورشید سرچشمه دارد تنها بخشی از زمین و سیاره‌های اطرافش را روشن می‌کند نه کل کهکشان‌ها را! در آیه بعدی به وضوح گفته می‌شود که زمین صاف است! واقعا در مورد این آیات چه فکری می‌کنید؟ به نظر شما این آیات از طرف خدایی است که همه چیز را آفریده و به همه چیز داناست یا از طرف یک انسان عرب که بیش از 1400 سال پیش می‌زیسته و با علمی که انسان‌ها آن زمان داشتند چنین حرف‌هایی زده؟ فکر نمی‌کنم حتی نیازی به قضاوت باشد که بخواهم بگویم خودتان قضاوت کنید. تازه این شروع کار است، هنوز حرف‌هایی در این کتاب هستند که با آگاه شدن از آن‌ها فکر نمی‌کنم دیگر ایمانی به اسلام و کتابش داشته باشید چه برسد به این که بخواهید از مسلمان بودن من تعجب کنید. پس به آیات بعدی توجه کنید:

در قرآن آمده که هرکس به هر اندازه‌ای که خوبی یا بدی کند جزای آن را خواهد دید. حتما این آیه تا کنون به گوشتان خورده، ولی تا به حال به این فکر کرده‌اید که چگونه خدا بعد از سال‌ها عبادت شیطان، او را برای فقط یک خطا تا ابد به جهنم می‌فرستد؟

اگر شیطان فرشته بود پس چگونه توانست گناه نافرمانی خدا را مرتکب شود؟ فرشتگان که از خود اختیاری ندارند! در ضمن، در هیچ جای قرآن نیز نیامده که به جن‌ها گفته شد تا به انسان سجده کنند، بلکه خدا تنها به فرشتگان فرمان داد تا به آدم سجده کنند. اگر شیطان از آتش است چگونه می‌تواند در آتش بسوزد؟ گفته شده که شیطان از جنس آتش است و همچنین گفته شده که شیطان در بارگاه خدا بوده و به سبب نافرمانی از بارگاه خدا رانده شده؛ مگر آتش ماده نیست؟ پس چطور موجودی با خواص مادی پیش خدا بوده است؟ مگر خدا مکانی را اشغال می‌کند؟

اصلا چرا شش تا هفت میلیارد انسان به‌خاطر نافرمانی یک انسان باید در عذاب باشند؟ این جمعیت عظیم در زمانی که حضرت آدم از خدا سرپیچی کرد وجود نداشتند که بخواهد کار اشتباهی مرتکب شوند، اما باید فقط به‌خاطر اشتباهی که حضرت آدم کرد باید شانس زندگی

در بهشت را از دست بدهند؟ پس عذابی که برای آدم و نوح و عیسی و... در نظر گرفته شده

خدا به آدم گفت نزدیک این درخت نشوید، شیطان به آدم گفت که از میوه‌ی این درخت بخور و آدم هم خورد. پس شیطان نفوذ کلامش از خدا بیشتر بوده که توانسته انسان را قانع به انجام این کار کند، این‌طور نیست؟

در ابتدای سوره‌ی بقره خواندیم که خداوند زمین را خلق کرد و سپس به خلقت آسمان‌ها پرداخت. جدا از این که این مطلب از نظر علمی و منطقی درست نیست، اگر انسان قرار بود در بهشت زندگی کند پس خدا چرا می‌بایست زمین و آسمان‌ها را برای انسان خلق می‌کرد؟ آدم و حوا باهم‌دیگر ازدواج کردند، ولی برای بقای نسل‌شان لازم بود تا فرزندان‌شان نیز با یک‌دیگر ازدواج کنند؛ اما مگر ازدواج خواهر و برادر در اسلام حرام نیست؟ پس اگر این‌طور باشد اکنون کل انسان‌ها حرام زاده‌اند!

بهتر است کمی به تبعیض‌هایی که خداوند عادل مسلمانان بر بندگان خود قائل شده اشاره کنم:

در آیه 47 سوره بقره خدا صراحتاً نسل بنی‌اسرائیل را بر جهانیان برتری داده است. ترجمه‌ی این آیه را بخوانید:

ای فرزندان اسرائیل از نعمتهایم که بر شما ارزانی داشتیم و [از] اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید.

مگر ما همه از یک خدا آفریده نشده‌ایم؟ پس چرا خدا بنی‌اسرائیل را از دیگران برتر دانسته؟

یه آیه 49 همین سوره توجه کنید:

و [به یاد آرید] آنگاه که شما را از [چنگ] فرعونیان رهانیدیم [آنان] شما را سخت‌شکنجه می‌کردند پسران شما را سر می‌بریدند و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند و آن [امر بلا و] امتحان بزرگی از جانب پروردگارتان بود.

به نظر شما یک ممتحن چه زمانی امتحان می‌گیرد؟ اگر خدا از اعمال انسان آگاه است پس دیگر امتحان برای چیست؟ اگر می‌گویند امتحان خدا با امتحان بشر قابل قیاس نیست و به قول مفسرین وسیله‌ای برای ظهور و شکوفایی نیروهای بلقوه بشری است، آیا اگر من سربلند از امتحان بیرون نیایم غیر از این است که امتحان با توانایی‌های من سازگاری نداشته؟ از طرفی این چه جور امتحانی است که خودم هم نباید از شرکت در آن آگاهی داشته باشم؟ بر طبق این آیه اگر ستم فرعونیان بلا و آزمایش بزرگی بود، پس فرعون مأمور خدا برای امتحان قوم بنی‌اسرائیل بوده، پس چگونه قهر خدا قرار گرفته؟

آیه 67 تا 74 سوره بقره همگی درباره‌ی چگونگی گاوی است که خداوند خواسته آن را برایش قربانی کنند. جالب است که رنگ، پیری یا جوانی و چاقی یا لاغری گاو برای خداوند حائز اهمیت بوده است. آیا خداوند نمی‌توانست کشته را بدون درخواست یک قربانی زنده کند؟ آیا

اگر این گاو زرد بود، لاغری یا پیری، چه اهمیتی داشت؟
مجله اینترنتی آوای بوف www.avayebuf.wordpress.com

اگر نگاهی به آیه 187 سوره بقره بیندازید، خواهید دید که خدا در این آیه رابطه‌ی جنسی با زنان را در که در ماه رمضان گناه سنگینی محسوب می‌شد را حلال کرده است. اگر خدا به همه چیز آگاه است، چه‌طور نمی‌دانسته که قانون سختی برای مردان عرب وضع کرده که آنها نمی‌توانند از پشش بر آیند؟ **رابطه‌ی جنسی اگر کار بدی است، پس باید همیشه بد باشد، پس چرا این کار فقط در ماه رمضان کار بدی محسوب می‌شده؟** چرا خدای آگاه در تصمیمش تجدید نظر می‌کند؟ مگر او دانای مطلق نیست؟ **چرا رابطه‌ی جنسی در دنیا کار بدی محسوب می‌شود ولی همان کار در بهشت کار بدی نیست؟**

در آیه 189 سوره بقره می‌خوانیم:

ای پیغمبر، اگر از تو سوال کنند که دلیل وجود بدر و هلال ماه چیست جواب بده که آنها برای تعیین اوقات عبادت و حج و معاملات مردم است و نیکوکاری به این نیست که از پشت دیوار به خانه در آید چه این کار ناشایسته است نیکویی در آن است که پارسا باشید و به هر کار از راه آن داخل شوید و تقوا پیشه کنید که رستگار شوید.

آیا کره ماه و زمین میلیاردها سال قبل از بوجود آمدن انسان برای تعیین اعمال حج و معاملات مردم آفریده شده‌اند؟! به انسجام این آیه توجه کنید! درست بعد از صحبت کردن در مورد صحت علت بدر و حلال ماه بلافاصله گفته می‌شود که از روی دیوار به خانه‌های خود وارد نشوید! این دو موضوع مضحک چه ربطی به هم دارند؟

در آیه 228 سوره بقره می‌خوانیم:

...و برای زنان حقوقی شایسته است همانند وظیفه‌ای که بر عهده آنهاست ولی "مردان را بر زنان مرتبتی است" و خدا پیروزمند و حکیم است.

همان‌طور که دیدید در این آیه به‌طور صریح تاکید شده است که **مردان در درجه‌ی بالاتری نسبت به زنان قرار دارند و لذا برتر از آنان هستند.** شما چه فکر می‌کنید؟ به نظر شما آیا این منطقی است که از دینی پیروی کنیم که حقوق زنان را لگدمال می‌کند و به صراحت آنان را از مردان در درجه‌ی پایین‌تری قرار می‌دهد؟ مگر مرد و زن هر دو انسان نیستند؟ مگر هر دو به یک‌دیگر نیاز ندارند؟ پس چرا باید مردان برتر از زنان باشند؟

اما این آیه **تنها آیه‌ای نیست** که حقوق زنان را زیر پا می‌گذارد، در آیه 233 سوره‌ی بقره (ماده‌ی گوساله) می‌خوانیم که:

زنانتان کشتزار شما هستند. هر جا و هرگونه که خواهید به کشتزار خود درآید و آنان را برای خودتان مقدم دارید.

فکر نمی‌کنم لازم به توضیح باشد. **خودتان می‌بینید که قرآن چگونه درباره‌ی زنان صحبت می‌کند.**

در بخشی از آیه 122 سوره بقره می‌خوانیم:

و سوال کنند از تو درباره‌ی عادت ماهانه زنان، بگو آن رنجی است برای زنان. امروزه ما می‌دانیم که عادت ماهانه نشان دهنده‌ی کار دستگاه تناسلی زن است و نتیجه‌ی طبیعی کارکرد هرمون‌هایی خاص است. با این حال، آیا شما فکر می‌کنید که این خونریزی عذابی باشد که الله برای زنان قرار داده؟

در بخشی از آیه 230 سوره بقره می‌خوانیم که:

و اگر [شوهر برای بار سوم] او را طلاق گفت پس از آن دیگر [آن زن] برای او حلال نیست تا اینکه با شوهری غیر از او ازدواج کند [و با او هم‌خوابگی نماید] پس اگر [شوهر دوم] وی را طلاق گفت اگر آن دو [همسر سابق] پندارند که حدود خدا را برپا می‌دارند گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی دانا بیان می‌کند.

اگر مردی سه بار همسرش را طلاق دهد، و بخواهد برای بار چهارم با او ازدواج کند باید آن زن حتماً با شخص سوم ازدواج کند و با او همبستر شود. این آیه به وضوح برای تنبیه مرد مسلمان از بدن زن استفاده کرده است. جالب این‌جا است که این وظیفه سنگین را معمولاً در طول تاریخ خود روحانیت مبارز انجام میداده است. شما چه فکر می‌کنید؟

بر اساس آیه 11 سوره النساء سهم زن از ارث نصف سهم مرد است. این حرف با اصل یکم اعلامیه جهان‌شمول حقوق بشر که حقوق تمامی افراد بشر را یکسان می‌داند در تضاد است.

در آیه 10 سوره‌ی الممتحنه می‌خوانیم که:

ای کسانی که ایمان آوردید، زنان مؤمنه‌ای که هجرت کرده‌اند و به‌سوی شما آمدند، خدا به ایمانشان دانای‌تر است. شما از آنها تحقیق کنید، اگر با ایمانشان شناختید دیگر آنان را به شوهران کافرشان بر مگردانید که هرگز این زنان مؤمن بر کفار و آن شوهران کافر به این زنان حلال نیستند. (در این‌جا الله به‌جای تحکیم خانواده به از هم پاشی نظام خانواده دامن می‌زند.) ولی مهر و نفقه‌ای که آن شوهران خرج این زنان کردند به آن مردان بدهید. (به عبارتی آن زنان را از شوهرانشان بخرید.) و باکی نیست که شما با آنها نکاح کنید ولی مهر آنان را بدهید و هرگز متوسل به کافران نشوید و شما از کافران مهر و نفقه طلب کنید آنها هم از شما مهر و نفقه طلبند این حکم خداست میان شما بندگان و خدا به حقایق امور آگاه و حکیم است.

در جایی از این آیه گفته شده که به کافران مهر و نفقه بدهید، در جایی دیگر از همین آیه گفته شده که از کافران مهر و نفقه نگیرید، کدام یک درست است؟!

در آیه بعدی می‌گوید:

و اگر زنان شما به‌سوی کافران رفتند شما در مقام انتقام برآیید (یعنی چه کار کنید؟ یعنی زنان شما باید دین شما را کورکورانه بپذیرند؟) مهر و مخارج زن را از کافران بگیرید. یا زنی مؤمنه بگیرید و به همان‌قدر مهر و نفقه‌ای که خرج کرده‌اند به مردانی که این زنانشان رفته‌اند بدهید (روی سخن با کیست؟) و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید (نه عشق بورزید) و پرهیزکار شوید.

در آیه 34 سوره النساء آورده شده که:

مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند. پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقت و فرمان خدای را نگاه میدارند. و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزیندشان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ است.

در این آیه (1) مردان برتر از زنان خوانده شده‌اند (2) یک دلیل برتری مردان به زنان برتری ذاتی آنها است که خداوند به آنها داده است (3) دلیل دیگر این برتری آن است که مردان به زنان نفقه (پول) می‌دهند (4) رابطه زن و مرد رابطه‌ای نابرابر است که به رابطه بین فرمانده و فرمانبردار تشبیه شده است و زنان مجبورند از مردان فرمانبرداری کنند (5) مردان در صورتی که "بیم" نافرمانی (و نه حتی در حالتی که این نافرمانی واقعاً رخ دهد) باید زنان را با سه روشی که آمده است تنبیه کنند، یکی از این تنبیهات این است که باید آنها را کتک بزنند. (6) بعد از آن نباید به آنها ظلم کنند، یعنی در صورتی که زنان هنوز بیم نافرمانی دارند، مردها باید به آنها ظلم نکنند. کتک زدن زنان مجازاتی ظالمانه است و در تضاد با اصل 5 ام اعلامیه جهان‌شمول حقوق بشر سازمان ملل متحد است.

شاید بد نباشد که بدانید بر اساس آیه‌ی 3 سوره‌ی النساء یک مرد می‌تواند تا چهار زن رسمی، بی‌نهایت زن صیقه‌ای و بی‌نهایت کنیز زن داشته باشند. اما یک زن باید تنها به شوهر خود اکتفا کند حتی اگر شوهرش نتواند نتواند او را ارضاء کند و بنا به دلایلی نتواند از او طلاق گیرد.

جالب این‌جاست که همان خدایی که چنین قانونی برای ازدواج مردان در قرآن وضع کرده در آیه‌ی 128 همان سوره گفته است که:

و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید.

پس اگر الله می‌دانسته که مردان نمی‌توانند عدالت را میان زنان رعایت کنند، چرا به آنها اجازه داده تا با چند زن ازدواج کنند؟

در آیه 14 سوره‌ی النساء می‌خوانیم که:

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد.

در آیه‌ی بعدی آمده است که:

و از میان شما اگر کسی (چه زن و چه مرد) مرتکب زشتکاری می‌شوند آزارشان دهید پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف‌نظر کنید زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است.

اول این که کدام زن احمقی کار زشت خود را در حضور 4 نفر شاهد انجام می‌دهد؟ دوم این که چرا باید شاهد‌ها مسلمان باشند؟ سوم این که چرا حکم حبس در خانه فقط برای زن خلاف‌کار صادر شده؟ چهارم این که چرا این حکم به سنگسار تغییر کرده؟ در آیه‌ی بعدی گفته شده که اگر آنها توبه کردند دیگر آزارشان ندهید؛ اما چگونه بعد از حکم سنگسار می‌توانند توبه کنند؟

در آیه 15 سوره‌ی النساء می‌خوانیم که:

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد.

این یعنی اگر زنی با مردی (که با او ازدواج نکرده باشد) رابطه‌ی جنسی برقرار نماید باید به دستور اسلام آن‌قدر در خانه محبوس باشد تا بمیرد. در احکام اسلام زن متاهلی که مرتکب زنا شود محکوم به سنگسار است. یعنی نیمی از بدنش به‌طور عمودی در خاک می‌کنند و آن‌قدر به او سنگ می‌زنند تا بمیرد. به نظر شما رفتاری خشن‌تر و وحشیانه‌تر از این هم می‌تواند وجود داشته باشد؟ اسلام دینی است لبریز از این‌گونه رفتارها که در ادامه به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

ای کسانی که ایمان آوردید، کافرانی را که مجاور شما هستند بکشید، آنان باید خشونت شما را حس کنند و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است. آیه 123 سوره توبه

قتل و کارزار کنید با کسانی که اهل کتاب هستند (مسیحی، یهودی، زرتشتی) ولی به الله و احکام او ایمان ندارند و آنچه او حرام دانسته را حرام نمی‌دانند و به دین حق نمی‌پیوندند مگر این که قبول کنند با خفت و خواری و ذلت به اسلام جزیه (باج) دهند. آیه 29 سوره التوبه

دشمنان و مخالفان پیامبر و کسانی که در زمین فساد می‌کنند را بکشید، یا به دار بیاویزید و یا دست و پاهایشان را در خلاف جهت یک‌دیگر (دست چپ و پای راست یا بالعکس) ببرید.

آیه‌ی 33 سوره المائده

من با شما می‌ام و کسانی را که ایمان آوردند ثابت قدم بدارید و کافران و مخالفان را گردن بزنید و همه‌ی سر انگشتان‌شان را ببرید. این کیفر برای مخالفت آنان با الله و رسول اوست و این عذاب مختصری است و در آخرت عذاب سخت‌تری در انتظارشان است.

آیات 12 تا 14 سوره‌ی انفال

برخی می‌گویند هرکجا که قرآن دستور قتل کافران را داده به دلیل دفاع از اسلام بوده و اسلام به ذات خود ستیزه جو نیست. به آیه‌ی 5 سوره‌ی توبه توجه کنید:

پس چون ماه‌های حرام ذی‌عده، ذیحجه، محرم و رجب تمام شد آن‌گاه مشرکان را در هرکجا بیاید و به قتل برسانید و آن‌ها را دستگیر و محاصره کنید و هر سو در کمین آن‌ها باشید. چنانچه از شرک توبه کردند و موحد شدند و نماز اسلام را به‌پا داشتند و زکات دادند پس از آن‌ها دست بردارید.

توجه کردید؟ در آیه به هیچ وجه گفته نشده که از اسلام دفاع کنید؛ بلکه بهانه‌ی این قتل‌ها نماز نخواندن، زکات ندادن و موحد نبودن بوده است.

در آیه 23 همین سوره آمده:

ای اهل ایمان، پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید اگر آن‌ها کفر را بر ایمان برگزینند و هر کس از شما آنان را دوست بدارد بی‌شک ستمکار است.

چرا اسلام سعی دارد این‌گونه بین اعضای خانواده جدایی بیندازد؟ شما چه فکر می‌کنید؟

در آیه‌ی 28 و 29 همین سوره اهل کتاب (مسیحی‌ها، یهودی‌ها و دیگر پیروان دین‌هایی که کتاب مقدس دارند) نجس و پلید محسوب شده‌اند و دستور داده شده تا آن‌ها توسط مسلمانان کشته شوند مگر این‌که با خفت و خواری به اسلام جزیه دهند.

اگر دقت کنید می‌بینید دلیل این که به مسلمانان گفته شده تا با اهل کتاب بجنگند و آنان را بکشند مشرک بودن آنان نیست، چرا که آنان یکتاپرست هستند. آنچه بهانه‌ی جنگ است پرداخت جزیه آن‌ها هم با خواری و ذلت می‌باشد. معلوم نیست چگونه در جایی از قرآن خداوند قوم بنی‌اسرائیل را بر جهانیان برتری داده، در جایی دیگر امت عیسی را تا قیامت بر کافران برتری داده و اکنون دستور جنگ با این قوم‌های برگزیده را می‌دهد!

مگر در آیه 5 سوره‌ی المائده نگفت که بر شما طعام اهل کتاب حلال شد و طعام شما نیز بر آنان حلال شد؟ پس علت این تناقض گویی چیست؟ چرا در این‌جا حکم را عوض می‌کند و می‌گوید اگر آن‌چه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند با آن‌ها کارزار کنید؟ آیا این دلیل موجهی برای کشتن یک انسان است؟ اصلاً عقیده‌ی شخص چرا باید ملاک نجس بودن و پلید بودن او باشد؟ پس فقط مسلمانان با قرآن‌شان درست می‌گویند و خوبند و غیر از آنان همه نجس و پلیدند، این‌طور نیست؟

به آیهی 12 سورهی مجادله توجه کنید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه با پیامبر گفتگوی محرمانه می‌کنید پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا آمرزنده مهربان است.

در آیه بعدی می‌گوید:

آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا بر شما بخشود پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

می‌بینید چگونه محمد با نزول آیه‌ای در صدد **استثمار مردم** بر می‌آید؟ اما مثل این که چون کسی به حرف او گوش نمی‌کند در حکم خود تخفیف می‌دهد. اگر این حرف‌ها حرف خداست، این چندمین دفعه است که خدایی که بر همه چیز داناست تغییر عقیده می‌دهد؟

اگر آیهی 4 سورهی ابراهیم را خوانده باشید، می‌فهمید که **محمد یک پیامبر جهانی نیست و دین اسلام را هم برای عرب‌ها (مردم هم‌زبانش) آورده است**. چرا که در این آیه می‌خوانیم:

و ما هیچ پیامبری را در میان هیچ قومی نفرستادیم جز به زبان آن قوم تا بر آنها [حرف‌های خدا را] بیان کند و حجت بر آنان تمام شود پس خداوند هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و هرکه را بخواهد بی‌راه می‌گذارد.

حتما تا به حال شنیده اید که پیامبر به علت عصمت ذاتی هیچ گاه به گناه آلوده نمی شود و به اصطلاح معصوم است. اما فکر نمی کنم تا به حال به آیات نخست سوره ی فتح توجه کرده باشید. در آیه ی اول و بخشی از آیه ی دوم این سوره آمده است که:

ما تو را به فتحی آشکار در دنیا پیروز می‌گردانیم تا از گناه گذشته و آینده‌ی تو درگذریم.

با توجه به این آیه حتما محمد در گذشته گناه کرده و در آینده نیز گناه خواهد کرد که خداوند می‌خواهد به وسیله‌ی این آیه از گناه او درگذرد. مفسران در مورد این آیه می‌گویند منظور از گناه پیغمبر، گناه او بود به عقیده‌ی مشرکان که دعوت محمد را به توحید گناهی بزرگ می‌دانستند. اما چه لزومی داشت که الله با پیامبرش از زبان مشرکان سخن بگوید؟ اگر هم از زبان مشرکان این آیه را گفته، پس منظور از گناه آینده چه بوده است؟ مگر الله با کافران در مورد گناه بودن دعوت محمد به توحید هم عقیده بوده که حال خدا بخواهد از گناه او درگذرد؟

در آیهی 12 سورهی زخرف گفته شده که:

و او [=الله] کسی است که همه موجودات را جفت آفرید و برای شما کشتی‌ها و دایره‌ها را وسیله‌ای که بتوانید بر آنها سوار شوید مقرر فرمود.

اکنون ما می‌دانیم که نه همه‌ی موجودات عالم جفت‌اند و نه کشتی ساخته‌ی الله است. موجوداتی همان‌گونه‌ای که برای **جفت نیستند** و کشتی‌ای که برای ساختن آن‌ها **نیست** الله.

حتما تا به حال در مورد حوری‌هایی که الله برای کسانی که در بهشت هستند آفریده شنیده‌اید. اما آیا هیچ می‌دانستید که خدای مهربان علاوه بر حوری‌های بهشتی، **پسرانی همیشه جوان** نیز برای تکمیل عیش برادران مؤمن در نظر گرفته است؟! اگر نمی‌دانستید نگاهی به آیه‌ی 17 و 18 سوره‌ی الواقعة بیندازید؛ در این آیات آورده شده است که:

و پسرانی که زیبایی و جوانی‌شان ابدی است گرد آن‌ها به خدمت می‌گردند با کوزه‌ها و جام‌های پر از شراب ناب.

آیا تا به حال به بهشت فکر کرده‌اید؟ این‌طور که معلوم است همه‌ی تلاش‌ها برای رسیدن به قرب خدا که هدف آفرینش انسان بیان شده، **همگی به بهشت منتفی می‌گردند**. در بهشت آدمی فقط می‌خورد و می‌آشامد و به امور جنسی‌اش می‌رسد؛ یعنی **پس از آن همه تلاش تازه به یک حیوان تبدیل می‌شود**. این‌طور نیست؟ تازه، همه‌ی این لذت‌ها از خوردن و آشامیدن گرفته تا رابطه‌های جنسی **همگی به آسانی در دنیا برایش فراهم بود**، پس چرا برای رسیدن به این لذت‌ها باید از لذت‌های دنیوی **چشم پوشی کند**؟ خوب است که از قدیم گفتند سیلی نقد به از حلوای نسیه.

در آیه‌ی 5ام سوره‌ی النحل گفته شده است که:

و چارپایان را برای انتفاع شما بشر آفرید تا از خود با موی و پشم آنان رفع سردی و گرمی کنید و فواید بسیاری برید و از شیر و گوشت‌شان غذای ماکول سازید.

اما اکنون بر هیچ‌کس پوشیده نیست که بوجود آمدن چارپایان میلیون‌ها سال قبل از بوجود آمدن انسان صورت گرفته؛ آیا پذیرفتنی است که چارپایان قبل از این که ما به وجود آییم برای انتفاع ما خلق شده باشند؟!

در آیه‌ی 37 سوره‌ی النحل می‌خوانیم که:

ای رسول خدا، تو اگر [چه] بسیار حریص و مشتاق هدایت خلق هستی، ولی خدا آنان را از گمراهی هدایت نمی‌کند و آن‌ها یاری کننده‌ای نیست.

این آیه به قولی می‌گوید که **ای پیامبر، زحمت بیهوده نکش، خدا خودش نمی‌خواهد که گمراهان را هدایت کند!** معلوم نیست پس قرآن برای که آمده؟ هدایت یافتگان خدا که نیازی به ارشاد ندارند!

به آیه‌ی 70 سوره‌ی نحل توجه کنید:

و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است اما کسانی که برتری یافته‌اند روزی خود را به زیردستان و غلامان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی شوند.

معلوم نیست خدایی که این قدر به مساوات علاقه‌مند است چرا **خودش مساوات را رعایت نمی‌کند؟** با این حساب، اگر انسانی روزی خود را با دیگران تقسیم کند از خدا برتر است، چرا که خدا به همه یکسان روزی آفرید، ولی او سهمی در آن ندارد و روزی یکسانی را به همه داده است.

آیه 75م سوره ی نحل نه تنها برده داری را نفی نمی‌کند، بلکه مالکان بردگان را نیز از آنان برتر می‌داند. به این آیه توجه کنید:

خدا مثالی زده، آیا بنده‌ی مملوکی که قادر بر هیچ‌چیز نیست، با مرد آزادی که ما به او رزق نیکو و مال حلال عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق کند، یکسان است؟ مسلمانان با داشتن چنین آیه‌ای چگونه می‌توانند بگویند که اسلام دین برادری و برابری است؟

آیات 60 تا 83 سوره‌ی کُهِف همگی به شرح مسافرت موسی با همراهی یک مرد خدا که از موسی بسیار داناتر بوده (معلوم نیست او که علمش از موسی بیشتر بوده چرا به‌جای او پیامبر نشده؟) می‌پردازد. در این داستان، آن مرد خدا بی‌جهت یک کشتی را می‌شکند و سرنشینانش را غرق می‌کند، در جایی دیگر پسری را بی‌جهت می‌کشد، در آخر هم دیواری خراب را تعمیر می‌کند.

وقتی موسی علت این کارها را می‌پرسد، او جواب می‌دهد: آن کشتی را خراب کردم به این دلیل بود که پادشاه کشتی‌های بی‌نقص را غصب می‌کرد. و چون این کشتی متعلق به زن و مردی فقیر بود خواستم چشم طمع پادشاه را از آن دور نگه دارم. (آیا جان سرنشینان کشتی بر امرار معاش دو نفر ارجعیت داشت؟ مگر امرار معاش راهی برای زنده ماندن نیست؟) موسی از علت قتل پسر بچه می‌پرسد، او در پاسخ می‌گوید: این پسر پدر و مادر صالحی داشت، من ترسیدم که این پسر آنها را گمراه کند. به این وسیله خواستم خداوند فرزندی صالح به آنها عطا کند. آیا کشتن آن پسر، قبل از این که کاری بکند درست بود؟ آیا والدین آن پسر، فقط با مرگ پسرشان می‌توانستند صاحب فرزند صالح شوند؟

در آیه 85 و 86 همین سوره می‌خوانیم:

راهی را دنبال کرد تا هنگامی که به غروبگاه خورشید [مغرب] رسید و جایی که خورشید را چنین یافت که در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت فرمودیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری

به نظر شما غروب خورشید که ما هر روز شاهدش هستیم بر اثر چرخش زمین و دور شدن طرفی از آن که ما در آن زندگی می‌کنیم از خورشید است یا این که در مغرب زمین چشمه‌ای گل‌آلود وجود دارد که خورشید درون آن می‌رود؟! این طور که از این آیه پیداست جواب شما غلط است! در ضمن در نزدیکی همان چشمه‌ی سیاه طایفه‌ای بوده که الله در موردشان فرموده اختیار به دست خودت، هر کاری دلت خواست بکن. اگر خواستی عذابشان ده و اگر هم خواستی با آنها خوب برخورد کن. ولی به چه جرمی؟ یا به پاداش چه کاری؟ معلوم نیست!

به اولین آیهی سورهی الاسراء توجه کنید:

منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست.

این آیه به جریان معراج پیامبر مربوط می‌شود. جریانی که در آن محمد از این جهان جدا می‌شود، پیامبران پیشین خود را می‌بیند و حتی آن‌قدر به خدا نزدیک می‌شود که در جایی حتی جبرئیل اجازه‌ی ورود به آن‌جا را نداشته است. در این جا محمد به خودش اجازه می‌دهد که خودش را برتر از معلمش بداند و پیش می‌رود؛ تا جایی که دیگر او هم اجازه‌ی ورود نداشته است. **با قبول جریان معراج برای خدا جا و مکان قائل شدیم** و از طرفی گفتن این که **الله از پشت یک حجاب با پیامبر سخن گفت** به این معنی است که **الله در یک طرف حجاب حضور داشت و در طرف دیگر حضور نداشت!**

در آیه 55 سورهی الاسراء می‌خوانیم که:

خدای تو به هر چه در آسمانها و زمین است داناتر است و در حقیقت بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم و به داوود زبور عطا کردیم.

اما کتاب زبور مجموعه‌ای از دعا‌هایی است که در آن **بشر به نیایش پروردگار خود می‌پردازد و به هیچ وجه سخن خدا به بندگان نیست!** قسمتی از این کتاب در زمان داوود شاه و قسمت دیگر پس از بازگشت یهودیان از اسارت بابل نوشته شده است که ظاهراً الله از این مسئله اطلاعی نداشته است!

به آیهی 74 و 75 سورهی الاسراء توجه کنید:

و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم قطعاً به سوی آنان [مشرکان] متمایل می‌شدی در آن صورت حتماً تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب] می‌چشانیدیم آنگاه در برابر ما برای خود یآوری نمی‌یافتی.

مگر قرار نبود هر کسی به اندازه‌ی اعمال بدی که انجام داده به سزای اعمالش برسد؟ پس چرا در این‌جا عذاب دو برابر عمل شخص تائین شده؟ در ضمن، اگر کمی فکر کنید خواهید فهمید که انسان‌هایی که با خرد و اندیشه خود از لغزش و اشتباه دوری می‌کنند بسیار گران‌قدر تر از پیامبر می‌باشند. **به‌طور غیر ارادی از گناه دور ماندن چه ارزشی دارد؟**

در آیهی 24 سورهی یوسف می‌خوانیم:

آن زن در وصل او اصرار و اهتمام کردی و اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی اهتمام کردی ولی ما چنین کردیم تا میل او را از قصد و عمل بد برگردانیم. همانا او از بندگان معصوم و پاکیزه است.

این آیه نیز از آن دسته آیه‌هایی است که پیامبران را فقط به دلیل این که مورد لطف خدا بودند از گناه بری می‌دارد. **این است که یوسف را از گناه و اشتباه دور کرد و او را از گناه بد گناه به‌هیچ وجه در این معصومیت تأثیری نداشته است.**

به آیهی 28 سورهی الانبیاء توجه کنید:

از آنچه پیش روی آنها و آنچه پشت سرشان است آگاه است و هرگز شفاعت نمی‌کند مگر برای کسی که راضی است خدا از او و آنها دائم از خوف قهر خدا هراسانند.
اگر شفاعت فقط شامل آنها می‌شود که خدا از آنان راضی است پس لزوم شفاعت برای چیست وقتی که خدا از آنها راضی است؟

در آیهی 16 و 17 سورهی مریم می‌خوانیم:

و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد.

در این آیه خدا جسمیت می‌ابد و با مریم هم‌بستر می‌شود. اگر مسلمانان پندار مسیحیان را که می‌گویند عیسی پسر خدا و یک انسان کامل و در عین حال خدایی کامل بود کفر می‌دانند، چطور این آیه را کفر نمی‌دانند؟ چه فرقی است بین این خدایی که جسمیت می‌ابد و با مریم هم‌بستر می‌شود با خدایی که عیسویان معتقدند به شکل انسان به زمین آمده تا کفاره‌ی گناه بشر را بدهد؟

در آیه 28 همین سوره می‌خوانیم:

ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود
این‌طور که از این آیه پیداست نویسنده‌ی قرآن در این‌جا اشتباه فاحشی کرده، و آن این است که مریم خواهر هارون که خواهر موسی هم بود، با حضرت مریم که سال‌ها بعد از مریم خواهر هارون می‌زیسته اشتباه گرفته است! چرا که مریم هرگز برادری به نام هارون نداشته.

در آیه 83 سورهی مریم آمده است که:

آیا ندیدی که ما شیاطین را بر سر کافران فرستادیم تا آنها را سخت آزار کنند؟
در این‌جا سوال این است که مگر شیاطین با خدا دشمنی ندارند؟ پس مگر آنان سپاهیان خدا هستند که بخواهند از طرف خدا بر سر کافران فرستاده شوند و آنها را مورد آزار قرار دهند؟

در آیهی 2 سورهی الرعد می‌خوانیم که:

خدا کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید برافراشت سپس بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را مسخر اراده‌ی خود ساخت که هر کدام در وقت خاصی به گردش درآیند. خداوند در کارش تدبیر می‌کند و آیات خود را به روشنی بیان می‌کند تا شما به او یقین پیدا کنید.

همان‌طور که در این آیه خواندید الله آسمان‌ها را جسمی سنگین و حجیم دانسته که بدون ستون برپاست و چرا که خورشید و ماه را مسخر اراده‌ی خود ساخت.

در آیهی بعدی یعنی آیهی 3 سورهی الرعد گفته شده که:

و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوهها و رودها نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن جفت جفت قرار داد روز را به شب می‌پوشاند قطعا در این [امور] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد.

گسترانیدن هرگز ذهنیت کروی بودن زمین را ایجاد نمی‌کند. بلکه طبق این آیه زمین باید مسطح باشد تا قابل گستراندن باشد. (هائند فرشی که جمع شده و در هنگام باز شدن گسترانده می‌شود.) همچنین همه‌ی موجودات جفت نیستند؛ مثلا تک‌سلولی‌ها که از جمله آمیب‌های دارای جنس نر و ماده نیستند و هرمافروdit محسوب می‌شوند. مطمئنا نویسنده‌ی قرآن در آن زمان از این دو نکته با خبر نبوده.

در آیهی دوم و سوم سورهی طه می‌خوانیم که:

ای رسول خدا، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خویش‌تن را به رنج افکنی، تنها غرض از نزول قرآن آن است که مردم خدا ترس را بیدار سازی.

آیا مردم خدا ترس بیدار نیستند؟ اگر آنان به وجود خدا اعتقاد داشته و از او می‌ترسند دیگر چه نیازی به قرآن است؟ اگر فکر می‌کنید منظور این بوده که فقط مردمی که خدا ترس باشند با قرآن هدایت می‌شوند؛ پس آنان که خدا ترس نیستند چگونه هدایت شوند؟ آیا قرآن فقط برای قشری خاص است؟ مگر نمی‌گویند قرآن برای همه‌ی انسان‌ها در تمامی زمان‌هاست؟

در آیهی 130 سورهی طه آمده است که:

پس بر آنچه می‌گویند شکبیا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز باشد که خشنود گردی.

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید این آیه درباره‌ی تعداد نمازهای روزانه است؛ در ابتدا الله از بندگان خود می‌خواهد که دو بار در شبانه روز نماز بخوانند؛ علت افزایش این مقدار به سه نوبت در شبانه روز در آیهی 114 سوره هود (و در دو طرف روز [=اول و آخر آن] و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار) و همین‌طور در زمان قدرت‌گیری اسلام به پنج نوبت در شبانه روز معلوم نیست.

در آیهی 52 سورهی حج می‌خوانیم که:

پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است.

جریان این آیه برمی‌گردد به روزی که محمد در نزدیکی کعبه سورهی نجم را بر جمعی از قریش می‌خواند. محمد در این سوره آیاتی در تمجید **سه بت مورد قبول اعراب** (لات، عزی و منات) گفت که بعدها با عنوان این که **آن آیات را شیطان بر زبان محمد جاری ساخته** آن‌ها را از قرآن **حذف** کردند. آیهی 52 سورهی حج نیز برای محو و نابود سازی آیاتی که محمد مدعی بود آن‌ها را شیطان بر زبانش جاری ساخته در قرآن آمده است. کتاب "آیه‌های شیطانی" نوشته‌ی "سلمان رشدی" نیز به واسطه‌ی همین داستان نوشته شده است.

در آیهی بعدی می‌خوانیم:

تا خدا با آن القائات شیطانی کسانی را که مبتلا به مرض نفاق و شرک یا کفر و قضاوتند بیازماید

چگونه القائات شیطان آن‌قدر به آیه‌های خدا شبیه بوده که حتی پیامبر معصوم هم نتوانسته آنان را از آیات خدا تشخیص دهد؟ مگر شیطان و خدا دشمن یک‌دیگر نیستند؟ پس چگونه خدا با همکاری شیطان کافران را می‌آزماید؟

در بخشی از آیه 65 سورهی حج گفته شده است که:

...و آسمان را نگاه می‌دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتد...

مگر آسمان **جسمی حجیم و سنگین** است که قابل افتادن روی زمین باشد؟!

اگر به یاد داشته باشید در قرآن خواندیم که کسی که ذره‌ای بدی یا خوبی کند در آخرت به همان مقدار به جزای کار خود می‌رسد. اما مثل این که در آیهی 69 سورهی فرقان الله **حرف خود را فراموش کرده** و می‌گوید:

و آنان هستند که با خدای یکتا کسی را شریک قرار نمی‌دهند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر کس که این اعمال را انجام دهد کیفر گناهش را خواهد دید و برای او در روز قیامت عذاب "دو چندان" می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند. (آیه 68 و 69 سورهی فرقان)

در آیهی 43 همین سوره نیز می‌خوانیم:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و [نیز] در حال جنابت [وارد نماز نشوید] مگر اینکه راه‌گذر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضا حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است.

اگر وضو و غسل برای پاکیزگی است، پس نه تنها پس از عمل جنسی، بلکه در زمانی که انسان در گرما قرار می‌گیرد نیز پوست از طریق تعرق قسمتی از مواد زاید را دفع می‌کند. **حال چه‌طور این مواد دفع شده و به سطح پوست آمده با تیمم زدوده می‌شوند؟**

آیاتی که جهنم را به بدترین وجه ممکن به تصویر می‌کشند در قرآن فراوانند. با وجود چنین آیه‌هایی، الله در قرآن بیشتر به‌صورت یک جلاد کینه‌توز جلوه می‌کند تا یک خدای مهربان. به عنوان مثال به آیهی 87 سورهی النساء توجه کنید و ببینید که چگونه **انسانی تنها به سبب خواست الله باید در آتش بسوزد:**

چرا شما درمورد منافقان به دو دسته شدید در حالی که آنها در باطن کافرن و خدا آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند می‌رساند. "آیا می‌خواهید کسی را که خدا گمراهش کرده هدایت کنید؟ در صورتی که هر کسی را که خدا گمراه کرده هرگز راهی برای هدایت او نخواهی یافت."

آیات 19 تا 22 سورهی حج نیز در توصیف شکنجه‌گاه خدای مهربان است. به این آیات توجه کنید:

این دو گروه [مؤمنان و کافران] دشمنان یکدیگرند که در مورد دین خدا با هم به جدال برخاستند و کافران را لباسی از آتش دوزخ به قامت بریده‌اند [و] بر سر آنان آب سوزان حمیم جهنم فرو ریزند تا پوست بدن آنها و آنچه درون آن است به آن آب سوزان گداخته شود. و گرزهایی آهنین بر سر آنان محیاست. هر بار بخواهند از دوزخ بیرون روند و از غم و عذاب آن نجات یابند فرشتگان عذاب آنان را به دوزخ باز گردانند و گویند که باز باید عذاب آتش سوزان را بچشید.

و همچنین آیهی 55 سورهی النساء:

به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند و قطعاً الله توانای حکیم است.

در آیهی 89 سورهی نساء می‌خوانیم که:

همان گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا با هم برابر باشید پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند پس اگر روی برتافتند "هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان" و از ایشان یار و یوری برای خود مگیرید.

من اگر در اندیشه‌ام هزار خدا هم داشته باشم با این کار هیچ لطمه‌ای به انسان‌های اطرافم نخواهم زد. اما یک مسلمان بر اساس این آیه هر کسی را که مانند خود نیافت باید به اسارت بگیرد و بکشد. چرا مسلمانان باید برای تحمیل عقیده‌ی خود به دیگران دست به چنین کارهایی بزنند؟ چرا کسانی را که مانند آنان فکر نمی‌کنند را باید به اسارت بگیرند و سپس بکشند؟ مگر آنان چه جرمی مرتکب شدند یا چه آزاری به دیگران رساندند؟

به آیهی 38 سورهی المائده توجه کنید:

دست مرد و زن دزد را به سزای آنچه کردند از طرف الله ببرید و قطعاً الله مقتدر و داناست. لازم به توضیح نیست که چقدر این قانون خشن، وحشیانه و غیر انسانی است و دردی را نیز دوا نمی‌کند. کسی که تنها وسیله‌ی امرار معاش یعنی دست‌هایش را از دست داده برای بار دوم توجیه بهتری برای عمل دزدی خویش خواهد داشت. آیا این عادلانه است که مجازات دارایی از دست رفته را با قطع عضو جبران کنیم؟ آن هم در صورتی که مال از دست رفته قابل برگشت است اما دستی که قطع شده دیگر قابل بازگشت نیست. حتی اگر شخصی پس از دزدی پشیمان شد دیگر با دست قطع شده در اجتماع جایی ندارد. از نظر روحی نیز ضربات جبران ناپذیر شدیدی به شخص وارد خواهد شد. از این گذشته در صدر اسلام دست قطع شده‌ی دزدان را برای جلوگیری از خون‌ریزی در روغن داغ فرو می‌کردند که این خود شکنجه‌ای افزون بر آنچه او می‌کشید بود. بد نیست بدانید مجازات قطع دست برای کسی که مالی را غصب کرده در نظر گرفته نشده؛ فرق غصب با دزدی این است که شخصی که مالی را غصب می‌کند آن را به زور از آن خود می‌کند، اما یک دزد مالی را به‌طور پنهانی تصاحب می‌کند. مجازات غصب مال این است که شخص غاصب فقط باید آن مال را برگرداند؛ ولی کسی که مالی را دزدیده باشد باید به دستور اسلام دست او قطع شود. به نظر شما کدامیک بدتر است؟ آیا این مجازات عادلانه است؟

در آیهی 51 سورهی المائده می‌خوانیم که:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید.

این آیه تمام کسانی که یهودی و نصرانی هستند **ستم‌کار** می‌داند. می‌بینید؟ **الله خودش بین مخلوقات خودش تفرقه می‌افکند!** یک لحظه خدا را تصور کنید. آن بالا نشسته و عده‌ای را خلق کرده و هر چند وقت یک بار پیامبری فرستاده که عده‌ای را دور خود جمع کند و با بقیه (که خود خدا برای همین بقیه پیامبر فرستاده) **دشمن شوند و بجنگند و همدیگر را بکشند**. او هم احتمالاً آن بالا به ریش مخلوقاتش می‌خندد و از دیدن جنگ و ستیزشان کیف می‌کند!

به آیهی 24 سورهی الانعام توجه کنید:

و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند و [لی] ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی [قرار داده‌ایم] و اگر هر معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

آنچه از ظاهر این آیه بر می‌آید این است که مردم عربستان با داستان‌های قرآنی **از قبل آشنایی داشته و درباره‌ی منبع وحی آنها شک داشتند**. الله هم به‌جای این‌که به محمد کمک کند، با دوستی خاله خرسه‌ی خود **کار او را دشوارتر می‌سازد**. یعنی پرده‌ای به دل‌های آنان می‌زند که حتی اگر تمام آیات خدا را نیز مشاهده کنند باز ایمان نیاورند!

در آیهی 32 سورهی الانعام می‌خوانیم که:

دنیا جز بازیچه‌ی کودکان و هوسرانی بی‌خردان هیچ نیست. همانا سرای دیگر اهل تقوا از سرای دنیا بسیار نیکوتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

آیا در 25 سالگی **به‌خاطر ثروت** با زنی 40 ساله ازدواج کردن و در طول زندگی 25 زن گرفتن و در سن 53 سالگی با دختری 9 ساله ازدواج کردن نشانه‌ی حب دنیا نیست؟ آیا داشتن انگشتری که نگین یا قوت آن به **قیمت خراج یک سال شام** است حب دنیا نیست؟ آیا درخواست حسن در صلح‌نامه‌ی معاویه برای **تعلق گرفتن خراج دارابگرد فارس** (رجوع شود به بیعت امام حسین با معاویه، تاریخ طبری) حب دنیا نیست؟ آیا به دنیا آمده‌ایم که زجر بکشیم و بمیریم؟

در آیهی 97 سورهی الانعام آورده شده است که:

و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه خود را پیدا کنید. به یقین ما دلایل [خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم.

چهار میلیارد کهکشان وجود دارند که هرکدام چهار میلیارد ستاره دارند. ما فقط اندکی از این ستارگان را می‌بینیم و جدا از این، ستارگانی وجود دارند که میلیون‌ها سال طول می‌کشد تا نور آنها به ما برسند. آیا این پذیرفتنی است که آنها برای راهنمایی ما در بیابان‌ها و دریاها بوجود آمده باشند؟ در ضمن، در آیهی 6 سورهی الصافات نیز گفته شده است که ستارگان برای حفاظت آسمان از شیاطین آفریده شده‌اند!

به آیهی 15 سورهی الاعراف توجه کنید:

شیطان گفت چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست که شرع و آئین توست گمراه می‌گردانم. از این آیه نتیجه می‌گیریم که الله با گمراه کردن شیطان مسببات گمراه کردن نوع بشر را فراهم کرده است.

در آیهی 50 سورهی آل عمران می‌خوانیم که:

و کتاب تورات شما را تصدیق می‌کنم و حلال گردانم بعضی چیزهایی که بر شما حرام بود و برای شما معجزه و نشانه آوردم ای بی‌اسرائیل از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید. اگر حرام بودن چیزی به دلیل مضرات آن چیز می‌باشد پس چرا آن چیز بعد از این آیه دیگر حرام نیست؟ چه دلیلی برای تغییر عقیده‌ی خدا وجود دارد؟ چرا در بیشتر جاهای قرآن بنای ارتباط بشر و خدا به‌جای این که بر محبت گذاشته شود بر ترس گذاشته شده است؟

در آیهی 14 سورهی المؤمنون می‌خوانیم:

سپس نطفه را به صورت لخته‌ی خون درآوردیم پس آن لخته‌ی خون را [به صورت] مضغه (چیزی مانند گوشت جویده شده) گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

اما علم امروز دروغ بودن همه‌ی این‌ها را ثابت می‌کند. چرا که ما در قرن 21 می‌توانیم تمامی مراحل رشد جنین در رحم را به وضوح ببینیم؛ چیزی که هزار و چهارصد سال پیش، وقتی که محمد این آیه‌ها را برای یک مشیت عربی که دورش جمع شده بودند می‌خواند، حتی خواب آن را هم نمی‌دید.

در آیه 14 سوره‌ی المؤمنون و همین‌طور در آیه 125 سوره‌ی الصافات می‌خوانیم که:

...آفرین باد بر الله که بهترین خالقان است.

آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟

همان‌طور که توجه کردید در این دو آیه از قرآن، الله خودش را بهترین خالقان دانسته است.

پس خالق‌های دیگری نیز وجود دارد که الله در بین آنها بهترین خالق‌هاست. این خود یعنی

مشرک دانستن الله آن هم توسط خودش در قرآن!

روزهای الله معادل چند روز بشر است؟

هزار سال؟ (سورهی الحج آیهی 47، سورهی السجده آیهی 5)

یا پنج هزار سال؟ (سورهی المعراج آیهی 4)

اول آسمان یا زمین؟ کدامیک زودتر آفریده شد؟

اول زمین و بعد آسمان (سورهی البقره آیه 29)

اول آسمان و بعد زمین (سورهی النازعات آیهی 27 تا 30)

آسمان و زمین چگونه آفریده شدند؟

اول از هم جدا بودند و سپس به یکدیگر گرویدند (سورهی فصلت آیهی 11)

اول به هم پیوسته بودند و سپس از هم جدا شدند (سورهی الانبیاء آیهی 30)

الله و تخت او کجاست؟

از رگ گردن به انسان نزدیکتر است (سورهی ق آیهی 16)

در عین حال به اندازهی پنجاه هزار سال از ما دور است (سورهی المعراج آیهی 4)

اما هزار سال از ما دور است (سورهی السجده آیهی 5)

و بر روی تختش نشسته است (سورهی الحديد آیهی 4)

تختی که روی آب بنا شده است (سورهی هود آیهی 7)

انسان از چه آفریده شد؟

از لختهی خون؟ (سورهی العلق آیهی 2، سورهی المؤمنون آیهی 14)

از آب؟ (سورهی الانبیاء آیهی 30، سورهی النور آیهی 45، سورهی الفرقان آیهی 54)

یا از چیزی مانند سفال؟! (سورهی الروم آیهی 20، سورهی آل عمران آیهی 59)

چه کسی روح را در هنگام مرگ از انسان می گیرد؟

فرشتهی مرگ؟ (سورهی السجده آیهی 11)

یا فرشتگانی از طرف الله؟ (سورهی محمد آیهی 27)

و یا خود الله؟! (سورهی الزمر آیهی 42)

آیا فرشتگان می توانند از الله اطاعت نکنند؟

خیر، هیچ فرشتهای متکبر نیست، همه الله را اطاعت می کنند (سورهی النحل آیهی 49-50)

اما مثل این که در این جا فرشتهای توانسته از الله سرپیچی کند (سورهی البقره آیهی 34)

چند فرشته برای مریم فرستاده شد؟

یک فرشته؟ (سوره مریم آیهای 17-21)

یا چند فرشته؟ (سوره آل عمران آیهای 42 و 45)

مجازات زناکار چیست؟

باید صد ضربه شلاق را تحمل کنند (سوره النور آیه 2)

باید آنقدر در خانه محبوس باشند تا بمیرند (سوره النساء آیه 15)

در عین حال اگر توبه کردند نباید به آنها کاری داشت (سوره النساء آیه 16)

الله پروردگار چند شرق و غرب است؟

یک شرق و غرب؟ (سوره الشعراء آیه 28)

دو شرق و غرب؟ (سوره الرحمن آیه 17)

و یا چندین شرق و چندین غرب؟! (سوره المعراج آیه 40)

قرآن کتابی است که حتی یک کلمه هم در آن در مورد انسانهای غیر عرب نوشته نشده است. کسانی که در طول زندگی‌شان حتی اسم اسلام را هم نشنیده‌اند حکم‌شان در آخرت چگونه است؟ چرا در هیچ‌یک از آیات قرآن به سرنوشت افرادی که پیش از اسلام مرده‌اند اشاره‌ای نشده است؟

در بین اجرام آسمانی که ما امروزه آنها را می‌شناسیم، در قرآن فقط به زمینی که روی آن هستیم و ماه و خورشید و ستارگانی که در آسمان صحرا قابل مشاهده هستند اشاره شده است. چرا نباید الله از دیگر سیاره‌های منظومه‌ی شمسی برای ما حرفی بزند؟

همان‌طور که می‌دانید، در نواحی قطبی زمین شش ماه از سال روز، و شش ماه دیگر شب است. با وجود هوای بسیار سرد این مناطق، انسان‌هایی هستند که در آنها زندگی می‌کنند. چرا الله در مورد چگونگی به‌جا آوردن مراسم مذهبی‌شان (مثل نماز و روزه که همگی به خورشید و ماه بستگی دارند) هیچ حرفی نزده است؟

تعداد زیادی از مردم از دین‌های دیگری پیروی می‌کنند و هیچ اعتقادی به الله ندارند. خدایی که آنان می‌پرستند با الله تفاوت دارد. سوال من این است که آیا الله نمی‌داند دین‌های دیگری جز مسیحیت، یهودیت و اسلام وجود دارد؟ پس چرا هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است؟ شاید نمی‌خواهد از رقیبانش برای ما حرفی بزند!

همان‌طور که گفتیم، مراسم مذهبی مسلمانان بستگی به ماه و خورشید دارد. اما این‌طور که پیداست عرب‌ها هیچ‌گاه در بیابان‌هایشان مه سنگین یا برف ندیده‌اند. چرا الله که قادر مطلق است نتوانسته در کتابش حرفی از روزهای برفی که ماه و خورشید در آنان دیده نمی‌شوند حرفی بزند؟ شاید هم او از این شرایط آب و هوایی خبری نداشته است!

« چرا مسلمان نخواهم بود؟

فکر نمی‌کنم با وجود این که شاهد این آیات قرآن بودید، باز هم چنین سوالی از من بکنید. وقتی کتاب اسلام پر است از تناقضات و نکات غیر منطقی و دور از عقل، با این حال چگونه می‌توانم بگویم که مسلمان هستم؟

« کمی در مورد ایمان به الله

ما همگی به قانون جاذبه ایمان داریم، مسلمانان هم به الله و این که محمد پیامبر الله بوده ایمان دارند. اما آنان در هر روز زندگی‌شان حداقل پنج‌بار این اعتقادات را به خودشان تلقین می‌کنند، شما روزی چند بار درستی قانون جاذبه‌ی زمین را به خود تلقین می‌کنید؟!

ایمان داشتن یعنی مطمئن بودن، یعنی باور داشتن، مثلاً شما اکنون ایمان دارید که زنده هستید، ایمان دارید که مشغول خواندن این مطلب هستید، و ایمان دارید که در این لحظه چشمان شما می‌بینند. چرا به این چیزها ایمان دارید؟ بله، درست است، چون آنها را حس می‌کنید. با این حال آیا شما الله را هم حس می‌کنید؟ شاید پیش خود بگویید که: «خوب، البته، معلوم است که حس می‌کنم. او آفریننده‌ی جهان است و من نیز جهان را حس می‌کنم پس به وجود او ایمان دارم.» اما آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که اگر قرار است هر چیزی که وجود دارد آفریده شده باشد، پس الله که توانست همه‌چیز را بیافریند خودش چگونه بوجود آمد؟ مگر قبول نکردیم که هرچیزی که وجود دارد آفریده شده است؟

اصلاً آیا تا به حال در مورد این که چه شد که انسان‌ها به خدا ایمان پیدا کردند، فکر کرده‌اید؟ روزی شخصی به نام ابراهیم فهمید که هیچ موجودی نمی‌تواند کامل باشد، اما او می‌خواست که چیزی که می‌پرستد کامل باشد، پس برای خودش خدایی را ساخت و یکتاپرستی از همین‌جا شروع شد. البته شما هم حق دارید، آن‌قدر از جاهای مختلف به اشکال مختلف از خدا برای شما می‌گویند که ناخواسته فکر می‌کنید که به خدا اعتقاد دارید. اما بدانید، هیچ دلیلی وجود ندارد که دنیا باید ابتدائی داشته است و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که نباید برای همیشه باقی بماند.

شما در دوران تحصیل خود با دو قانون آشنا شده‌اید: قانون پایستگی ماده و قانون پایستگی انرژی. این دو قانون بیان می‌کنند که ماده و انرژی هرگز بوجود نیامده و هیچ‌گاه نیز از بین نروند؛ بلکه از نوعی به نوع دیگر تبدیل می‌شوند. غذایی که شما دیروز خوردید از هیچ بوجود نیامده بود و از بین هم نرفت. اگر بتوانید کمی فکر کنید خواهید فهمید که همان علت و معلولی که می‌خواهد با آن به خدا برسند روی دایره‌ی همین جهان تا ابد خواهد چرخید.

« ادیان چرا بوجود آمدند؟

برتراند راسل (Bertrand Russell) فیلسوف، منطق‌دان و منتقد اجتماعی بریتانیایی قرن بیستم بود و کسی است که موفق به کسب جایزه‌ی نوبل نیز شد. وی درباره‌ی ادیان نظر جالبی دارد و دین را ناشی از ترس می‌داند؛ به‌طوری که در کتاب انسان اجتماعی خود می‌گوید: «انسان پدیده‌هایی را می‌دیده است که باعث ترس و اضطرابش می‌شده و برای اینکه این ترس و اضطراب را آرام کند، نمی‌توانسته از علم و شناخت واقعی پدیده‌ها که بعد منجر به پیدا کردن راه حلی مناسب و منطقی می‌شده استفاده کند. در نتیجه به جای علاج واقعیه یک مسکن برای خود پیدا می‌کرده و به تعبیری دل خود را خوش می‌کرده است. مثلاً با اعتقاد به قضا و قدر ناملايمات زندگي را برای خود تعريف می‌کرده. یا با اعتقاد به بهشت و اینکه اگر ما اینجا سختی می‌کشیم در عوض بهشتی وجود دارد که در آنجا راحتیم ناملايمات و سختی‌های زندگي را برای خود تحمل پذیر و توجیه می‌کرده‌است.»

« چرا نیازی به یک دین نداریم؟ »

نیرویی درون هر یک از ما وجود دارد که می‌تواند در هر شرایطی بهترین راهنما برایمان باشد. نیرویی که با وجود آن می‌توانیم بد و خوب را تشخیص دهیم، نیروی وجدان. وجدان هر انسان همانند دستگاهی است که در مسائل مختلف، با توجه به شرایط شخص، بهترین و مناسب‌ترین راه را از بین انتخاب‌های موجود به او پیشنهاد می‌دهد و به نوعی راهنمای اوست. همه‌ی انسان‌ها به اندازه‌ی شناختی که از وجدان خود دارند از آن بهره‌مند هستند.

وقتی که ما از چنین نیرویی برخورداریم، دیگر نیازی نیست که بیش از این در زندگی‌مان از یک انسان عرب که هزار و چهارصد سال پیش می‌زیسته تقلید کنیم و هر چه که او گفته را بی‌چون و چرا بپذیریم. این خود ما هستیم که باید درمورد مسائل مختلف در زندگی‌مان تصمیم بگیریم، چرا که این زندگی، زندگی ماست!

شاید این اسلام‌گرایان به شما بگویند مگر عقل شما کامل است که می‌خواهید از عقل‌تان پیروی کنید؟ در جواب باید به آن‌ها گفت اگر عقل ما ناقص است، در برابر کدام عقل کاملی عقل ما ناقص است؟ آنچه روشن است این است که ما یک زندگی داریم، با عقلمان هم می‌توانیم بهترین انتخاب‌ها را درمورد مسائل زندگی‌مان داشته باشیم و مطمئناً در این کار از کسی که در زندگی‌اش فقط و فقط از یک انسان عرب (منظورم محمد است) پیروی می‌کرده و هیچ چیزی را از خود نداشته، موفق‌تر خواهیم بود.

« بیایید خودمان باشیم

تمام حرف من این است، بیایید خودمان باشیم. منظورم از این حرف این است که اگر نظر و عقیده‌ای در ذهن خود داریم، آن عقیده، عقیده‌ی خودمان باشد، عقیده‌ای باشد که خودمان به آن رسیده‌ایم، نه عقیده‌ای که دیگران به ذهن ما تزریق کردند. من کاملاً مخالف بی‌چون و چرا بودن هستم. به نظر من هر چیزی را قبل از پذیرفتن، ابتدا باید از فیلتر عقل و منطق عبور داد، بعد آن را پذیرفت. نه فقط من، بلکه هر انسان عاقلی نمی‌تواند حرفی را بدون دلیل قانع کننده‌ای بپذیرد.

اگر به یاد داشته باشید، در ابتدای این نوشته، از "صندوقچه‌ی عقاید" حرف زدم. هدف من از نوشتن این ده هزار واژه فقط و فقط این بود که به شما تلنگری زده باشم، تا این که نگاهی بیندازید، به چیزی که آن را عقیده‌ی خود می‌دانید، به باورهایتان، نگاهی بیندازید، ببینید و از خود بپرسید آیا این‌ها باورهای من هستند؟ آیا من این‌ها را پذیرفته‌ام؟ آیا من به این عقاید اجازه دادم تا در ذهن و در زندگی من باشند؟ آیا این‌ها واقعا عقایدی هستند که من بهشان رسیدم؟

در آخر باید بگویم که این حرف‌ها حرف‌هایی نیستند که فقط خوانده شده و بعد از چند روز به فراموشی سپرده شوند. بلکه باید روی آن‌ها روزها فکر کرد، و بعد با قاطعیت تصمیم گرفت. چرا که می‌تواند بیشتر از هر چیزی روی زندگی شما تاثیر گذار باشند.

ممنونم از شما که با فکر و وقت خود این نوشته را خواندید. در ضمن اگر مایلید با من در ارتباط باشید و یا سوالی دارید، می‌توانید از ایمیل زیر استفاده کنید:

Mohammad8x@Gmail.com